■ حضرت علی(ع) معتقد بود مخالفان تا دست به سلاح نبرده‌اند، حق برخورداری از انواع آزادی‌ها را دارا هستند و حقوق یکسانی مانند سایر مسلمین دارند اما یک نکته را هم باید در نظر داشت؛ این آزادی متعلق به کسانی بود که به صورت جدا از هم و غیرسازماندهی شده عمل می‌کردند

گفت‌وگوی «وطن امروز» با دکتر محمدحسین رجبی‌دوانی، تاریخ‌پژوه پیرامون جریاناتی که کارآمدی حکومت امیرالمؤمنین(ع) را با چالش مواجه کردند

در جنگ صفین، دستاورد میدان را به باد دادند

جرج جرداق، نویسنده مسیحی در کتاب ۵ جلدی خود که با نام «امام علی؛ صدای عدالت انسانی» انتشار یافته است، می‌نویسد: «ای روزگار! کاش می‌توانستی همه قدرت‌هایت را، و ای طبیعت! کاش می‌توانستی همه استعدادهایت را در خلق یک انسان بزرگ، نبوغ بزرگ و قهرمان بزرگ جمع می‌کردی و یک بار دیگر به جهان ما یک علی دیگر می‌دادی».

فرارسیدن سالروز شهادت این یگانه مرد بی‌تکرار تاریخ، بهانه‌ای شد تا در گفت‌وگو با دکتر محمدحسین رجبی‌دوانی، تاریخ‌پژوه و استاد دانشگاه امام حسین(ع) مروری داشته باشیم بر تحولات سیاسی دوران حکومت امیرالمومنین(ع) با تمرکز بر جریاناتی که کارآمدی حکومت امیرالمؤمنین را با چالش مواجه کردند.

دکتر محمدحسین رجبی‌دوانی در گفت‌وگو با «وطن‌امروز»، قاعدین یا همان کسانی که از بیعت امتناع کردند، انقلابی‌های گذشته و رانتخواران امروز، سران نژادپرست قبایل عرب و خوارج را از جمله مهم‌ترین جریانات معارض با حکومت امیرالمومنین توصیف کرد و سپس به بیان ریشه‌های شکل‌گیری این جریانات پرداخت.

■ آقای دکتر! ما قصد داریم در این گفت‌وگو مروری داشته باشیم بر جریان‌های معارض حکومت امیرالمؤمنین(ع) و جریاناتی که کارآمدی حکومت ایشان را با چالش مواجه کردند. ممنون می‌شوم تصویری کلی از این جریان‌ها را برای ما ترسیم بفرمایید.

با نگاهی به تاریخ دوران خلافت حضرت امیرالمومنین(ع)، متوجه می‌شویم که از همان روز اول خلافت تا شهادت ایشان در مسجد کوفه، جریان‌های متعددی در برابر حکومت امیرالمومنین قرار گرفتند. من سعی می‌کنم با توجه به توالی تاریخی دوران حکومت، یک بازشناسی و معرفی از این جریان‌ها داشته باشم و به صورت اجمالی به مبانی فکری، عقیدتی و اقدامات عملی آنان اشاره کنم.

گروه اول را منافقان نامگذاری می‌کنم؛ کسانی که به‌رغم بیعت گسترده مردم با امام علی(ع) حاضر به بیعت با ایشان نشدند. وقتی در جریان انتخاب خلیفه اول، مردم سایر شهرها به این انتخاب اعتراض کردند، خلیفه اول با سرکوب و کشتار مخالفان این اعتراض‌ها را خفه کرد. بعد هم که خودش خلیفه بعدی را منصوب کرد و خلیفه دوم هم در یک شورای مهندسی‌شده، روندی را طراحی کرد که در نهایت خلافت به عثمان رسید. هیچ‌کدام از خلفای پیشین، اقبال مردمی‌ای که امام علی(ع) برای قبول خلافت پیدا کرد، نداشتند. برخلاف بیعت‌های قبلی که بعضا از روی اکراه بود و میلی در کار نبود، ولی درباره بیعت با امیرالمومنین(ع) برای خلافت، تمام منابع -که عموما از اهل تسنن هستند- آورده‌اند که چگونه سیل جمعیت سمت امیرالمومنین(ع) رفت اما حضرت از پذیرفتن خلافت امتناع می‌کرد، تا جایی که فرمود: «دَعُونِی وَ الْتَمِسُوا غَیْرِی»؛ مرا رها کنید و بروید التماس شخص دیگری را بکنید. اما در نهایت به علت اصرار زیاد مردم و هجوم آنها به خانه امام علی(ع)، حضرت مجبور به پذیرفتن آن شد. با این حال در همان روز به خلافت رسیدن امیرالمومنین(ع)، برخی -که ما می‌توانیم اینها را منافقان بنامیم- حاضر به بیعت با حضرت نشدند؛ چند نفری محدود در مدینه و گروهی نیز در مصر. این گروه منافقان در مدینه را می‌توان تعبیر به قاعدین کرد. قاعدین یعنی نشستگان از بیعت، یعنی خودداری‌کنندگان از بیعت با امیرالمومنین(ع). از چهره‌های معروف این گروه می‌توان به سعدبن ابی وقاص، اسامه ابن زید، عبدالله ابن عمربن خطاب و تعدادی از سران بنی‌امیه اشاره کرد.

■ علت بیعت نکردن این گروه با امیرالمؤمنین(ع) چه بود؟

۴ عامل مهم کینه، حسادت، جهل و زیاده‌خواهی. مثلا عبدالله‌بن عمر آنقدر جاهل بود که با وجود اینکه اقبال مردم به امیرالمومنین را دید، به حضرت گفت خلافت را قبول نکن و امر آن را به شورا واگذار کن.

یا مثلا محمدبن مسلمه انصاری، این آدم شجاعی بود و به شجاعت‌های بی‌مانند امیرالمومنین(ع) حسادت می‌کرد. جالب است که وقتی شما نقل‌های تاریخی درباره کندن در خیبر را می‌بینید، با چند نقل جعلی مواجه می‌شوید که کندن در خیبر را به همین محمدبن مسلمه انصاری نسبت داده‌اند. معلوم است جعل این نقل‌ها به خاطر همان حسادت محمدبن مسلمه به امیرالمومنین بوده است.

یکی دیگر از این افراد، حسان‌بن ثابت است. او شاعر پیامبر بود، آن دوران هم شعر نقش همین رسانه امروزی را بازی می‌کرد. او از کسانی است که در روز غدیر شعر بسیار زیبایی در مدح امیرالمومنین سرود اما وقتی ایشان به خلافت رسید، بیعت نکرد. چرا؟ چون از رانت‌های خلیفه پیشین برخوردار بود و می‌دانست امیرالمومنین(ع) رانت‌های او را قطع خواهد کرد.

■ برخورد حضرت با این دست از مخالفان‌شان چگونه بود؟

حضرت فرمود من بیعت اجباری نمی‌خواهم. آنها را رها کرد. این در حالی است که خلفای پیشین وقتی می‌فهمیدند کسی با آنها بیعت نکرده به زور و اجبار و خشونت او را مجبور به بیعت می‌کردند. وقتی علی(ع) با خلیفه اول بیعت نکرد، آنها به خانه حضرت هجوم بردند و با مضروب ساختن حضرت زهرا(س) و آتش زدن در خانه حضرت، ایشان را به مسجد بردند تا به اجبار بیعت بگیرند اما حضرت علی این کار را نکرد و گفت من نیازی به بیعت اجباری ندارم. حتی حقوق آنها از بیت‌المال را هم مثل سایر مسلمین می‌داد.

حضرت معتقد بود مخالفان تا دست به سلاح نبرده‌اند، حق برخورداری از انواع آزادی‌ها را دارا هستند و حقوق یکسانی مانند سایر مسلمین دارند.

■ این مسأله‌ای که فرمودید، سیاست همیشگی حضرت نسبت به مخالفان بود؟

بله! اما یک نکته را هم باید در نظر داشت؛ این آزادی متعلق به کسانی بود که به صورت جدا از هم و غیرسازماندهی شده عمل می‌کردند. ما همزمان با قاعدین در مدینه، یک سری قاعدین هم در مصر می‌بینیم، یعنی گروهی که حاضر به بیعت با امیرالمومنین نشدند. حضرت با اولی مدارا کرد اما با دومی خیر. به فرمانروای مصر دستور دادند «از اینها بیعت بگیر، یعنی آنها را ملزم کن که بیعت کنند و اگر بیعت نکردند اینها را اخراج و تبعید کن و اگر مقاومت کردند آنها را سرکوب کن» چرا؟ چه تفاوتی هست بین برخورد با قاعدین مدینه و قاعدین مصر؟

قاعدین مدینه، فردی و جدا از هم و غیرتشکلی بودند اما قاعدین مصر تشکل داشتند، به هم پیوسته و یک گروه هماهنگ بودند. جالب است که فرمانروای مصر به علت روابطی که با این گروه از قاعدین داشت فرمان امیرالمومنین را اجرا نکرد، چون فکر می‌کرد با مماشات و گفت‌وگو می‌تواند دل آنها را به دست بیاورد و آنها برای حکومت ضرری نخواهند داشت ولی بعدها همین‌ها دست به سلاح بردند و به جرگه مخالفان مسلح امیرالمومنین پیوستند.

■ بعد از قاعدین، دسته دوم از معارضان و جریانات اپوزیسیونی حکومت امیرالمؤمنین چه کسانی بودند؟

دسته دوم انقلابی‌های گذشته و رانتخواران امروز بودند. اینها کسانی بودند که سوابق درخشانی در زمان پیغمبر داشتند اما طی ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر، رانت‌های سیاسی و اقتصادی گسترده‌ای را از خلفا گرفتند. این دسته را مشخصا می‌توان با افرادی چون طلحه و زبیر متمایز کرد. طلحه و زبیر جزو کسانی نبودند که با امیرالمومنین بیعت نکردند، اتفاقا خودشان از پیشگامان بیعت با امیرالمومنین(ع) بودند اما بعد از بیعت، سهم‌خواهی کردند و انتظار داشتند رانت‌های گذشته ادامه پیدا کند. طبق اسناد تاریخی اینها حکم فرمانروایی مناطقی مثل کوفه، بصره، مصر، شام و یمن را می‌خواستند.

کوفه که می‌گوییم، کوفه امروزی به نظر شما نیاید، کسی که حاکم کوفه بود نیمی از ایران و عراق امروز را فرمانروایی می‌کرد. کسی که بر بصره حاکم بود، بر نیمه جنوبی ایران و عراق امروز حاکم بود. فرمانروایی مصر یعنی تمام شمال آفریقا تا جایی که مسلمانان پیش رفته بودند زیر نظر حاکم مصر بود. طلحه و زبیر این پست‌ها را می‌خواستند اما حضرت از این کار امتناع کرد.

■ علت امتناع حضرت چه بود؟ طلحه و زبیر با توجه به سوابق‌شان توانایی مدیریت این مناطق را نداشتند؟

اتفاقا توان مدیریتی داشتند اما پاکدستی نداشتند. اینها در دوران خلفای پیشین، آلوده به دنیای حرام شده بودند و به همین خاطر با وجود توانایی مدیریتی، حضرت حاضر نشدند آنها را به حکمرانی مسلمین منصوب کنند. اینها همان کسانی بودند که بعدا با همراهی عایشه جنگ جمل را علیه امیرالمومنین سازماندهی کردند.

■ بعد از اینها نوبت به دسته سوم از معارضان و اخلال‌گران در حکومت امیرالمؤمنین می‌رسد.

بله! جریان سوم، اشراف قبایل بودند که با یک رویکرد نژادپرستانه عربی، به علاوه زخم خوردن از تیغ عدالت علوی، در برابر امیرالمومنین ایستادند اما این رویارویی، عیان نبود، بلکه بسیار موذیانه و منافقانه بود. از این دسته می‌توان به ابوموسی اشعری و اشعث بن قیس کندی (لعنت خدا بر هر دوی آنها) اشاره کرد.

در جریان جنگ جمل، امیرالمومنین از کوفه تقاضای نیروی نظامی کرد، چون خود مدینه خیلی نیروی نظامی نداشت و اکثریت مردم کوفه، نیروی نظامی و رزمنده بودند. به رغم فرمان امیرالمومنین، ابوموسی اشعری که حاکم کوفه بود، به منبر رفت و به مردم گفت خودتان را در این فتنه داخل نکنید. مردم هم پا پس کشیدند. ۳ نوبت حضرت به ابوموسی فرمان داد و هر ۳ نوبت ابوموسی سرپیچی کرد، امیرالمومنین امام حسن و عمار را فرستاد تا ابوموسی را مجبور به اطاعت کنند، ابوموسی این ۲ بزرگوار را در مسجد کوفه معطل کرد و با آنها به جر و بحث پرداخت، در نهایت امیرالمومنین به مالک اشتر فرمان داد خیانت ابوموسی مسجل شده، لذا حکم عزل ابوموسی را به دستش برساند. مالک هم خود را به کوفه رساند و بساط ابوموسی را درهم شکست.

حضرت بعد از واقعه جمل، دیگر به مدینه بازنگشته و خودشان، خانواده و یاران‌شان در کوفه مستقر شدند. از اینجا همان جریان نفاق فعالیت‌های خودش را شروع کرد. عرض کردم بخشی از کارشکنی‌های آنها به علت زخمی بود که از عدالت امیرالمومنین خوردند، چون حضرت امتیازات آنها را لغو کرده بود. بخش دیگر آن احساسات ناسیونالیستی عربی‌ای بود که داشتند و معترض بودند چرا امیرالمومنین سهم عجم‌ها و ایرانی‌ها از بیت‌المال را به اندازه سهم قبایل عرب از بیت‌المال قرار داده است.

اگر سران خوارج شعارهای عدالت‌خواهانه می‌دادند چگونه پشت‌پرده با معاویه زد و بند داشتند؟ چطور می‌شود شمر بن ذی‌الجوشن که خودش از خوارج است، بعدها به کشته مرده حکومت معاویه و یزید تبدیل می‌شود؟ پشت‌پرده عدالت‌خواهی و اسلام‌خواهی سران خوارج، طمع قدرت و ثروت بود

■ آقای دکتر! جریان بنی‌امیه در این بین چه جایگاهی داشت؟

جریان چهارمی که می‌خواستم به آن اشاره کنم، همین بنی‌امیه بود. آنها را می‌توان جریان باج‌داده‌شدگان نامید. ابوسفیان با خلیفه اول بیعت نکرد، عمر به ابوبکر گفت ابوسفیان انسان صاحب نفوذی است و باید هر طور شده نظر او را جلب کرد و به او باجی داد تا اقدامی علیه حکومت نکند. یعنی یک ضدانقلابی که در دوره پیامبر تمام تلاش خودش را برای ضربه به پیامبر به کار گرفت، در دوران حاکمیت بعد از پیامبر برای اینکه با حکومت همراهی کند، به او باج داده شد، همین باج دادن کم‌کم او را سهم‌خواه کرد و او توانست بنی‌امیه را وارد حکومت کند و در نهایت بخشی از حکومت ملک طلق بنی‌امیه شد. در برخی اسناد تاریخی آمده است که ابوبکر تلاش کرد مبلغ کلانی به ابوسفیان بدهد تا او با ابوبکر بیعت کند اما ابوسفیان دریافت این مبلغ را به تنهایی قبول نکرد و گفت پسرم یزید بن ابوسفیان باید فرمانده لشکری شود که عازم شام است. ابوبکر هم او را به فرماندهی لشکر منصوب کرد. در آن دوران هم اینطور رسم بود که وقتی کسی فرمانده لشکری بود و جایی را فتح می‌کرد، خودش فرمانروای آنجا می‌شد، یزید بن ابوسفیان شام را فتح کرد و خودش فرمانروای شام شد. در طاعونی که آن موقع در شام فراگیر شد، یزید بن ابوسفیان مرد و عمر برادر او معاویه بن ابوسفیان را به امارت شام منصوب کرد. به این ترتیب ضدانقلاب‌های دیروز، باج‌داده‌شدگان دیروز، حکمرانان امروز شدند.

با اینکه عمر کسی را بیش از یک سال در مقامی نمی‌گذاشت، معاویه ۸ سال در دوران عمر امارت داشت. ۱۲ سال هم در دوران عثمان این منصب را داشت که مجموعا می‌شود ۲۰ سال. حضرت به محض اینکه به خلافت رسید، معاویه را که هیچ صلاحیتی نداشت، عزل کرد. همین امر در نهایت به رویارویی این جریان با امیرالمومنین در قالب جنگ صفین انجامید. از همین جنگ صفین هم پنجمین جریان معارض با امیرالمومنین، یعنی جریان خوارج متولد شد.

■ درباره خوارج حرف‌های متعددی زده شده، به نظر شما هسته اصلی انحراف خوارج دقیقاً چه بود؟

خوارج فاقد هوش سیاسی و تحلیل درست سیاسی بودند و این ساده‌لوحی را با مقدس‌مآبی درآمیخته بودند که این پایه اصلی انحراف خوارج شد. همین ساده‌لوحی و مقدس‌مآبی، زمینه‌ای شد تا جریان نفاق - همان اشعث بن قیس و شبث بن ربعی و امثالهم - بتوانند آنها را مدیریت کنند و در مقابل امیرالمومنین قرار بدهند.

جالب است در ابتدای جنگ صفین، حضرت فرمود ما جنگ را با اینها شروع نمی‌کنیم، لذا یک فردی را به عنوان حامل قرآن به سمت سپاه معاویه فرستاد تا آنها را دعوت به صلح بر مبنای قرآن کند اما آنها حامل قرآن را تیرباران کردند و حضرت فرمود این به معنای آغاز حمله است و از اینجا جنگ شروع می‌شود. حالا همین خوارجی که تیرباران حامل قرآن به دست سپاه معاویه را دیدند، وقتی با دسیسه عمرو عاص، سپاه معاویه قرآن‌ها را بر سر نیزه می‌کند، فریاد می‌زنند ما چگونه از صفحات قرآن رد بشویم و با برادران‌مان که ما را دعوت به قرآن می‌کنند، بجنگیم؟! همین ساده‌لوحی آنها در تحلیل وقایع و شعارهای آنان که درخواست مذاکره به جای جنگ داشتند، باعث شد با آنکه سپاه امیرالمومنین در یک قدمی پیروزی بود، در همانجا متوقف شود و ورق به سود معاویه بازگردد.

این خوارج که اکثرا قاری قرآن و حافظ قرآن و بسیار مقدس بودند اما کم‌کم به سمتی کشیده شدند که گویی دین را فقط آنها می‌فهمند، با یک تعصب و جمودی به ظواهر قرآن چسبیدند و بدون فهم جامع قرآن، مبتلا به یک خوانش و قرائت خشونت‌بار از دین شدند. اینها با تنگ نظری امیرالمومنین را متهم به کفر کردند و به حضرت گفتند باید از کار خودت استغفار کنی. از اینجا نخستین جریان تکفیری در صدر اسلام شکل می‌گیرد؛ جریانی که براحتی هر کسی را که با سلیقه فکری و سیاسی او همخوانی ندارد، متهم به کفر می‌کند و دستور قتل و اعدام او را صادر می‌کند. همین خوارج تبدیل به جریانی همچون داعش امروز شد که سر مردم را می‌بریدند، زن باردار را می‌کشتند و جنین را از شکم مادر بیرون می‌کشیدند و سر آن را می‌بریدند. اینها نزدیک به ۱۲ هزار نفر بودند. برخورد حضرت هم با آنان خیلی درس‌آموز است. اینها تا وقتی که فقط جنبه‌های سیاسی و شعاری داشتند حضرت به آنها کاری نداشت اما وقتی که دست به سلاح بردند و شروع کردند به شرارت، حضرت تصمیم به رویارویی نظامی با آنها گرفت اما همین تصمیم را هم در همان مرحله اول اجرایی نکرد، بلکه باب مذاکره و گفت‌وگو با آنان را باز و تلاش کرد با استدلال به آیات قرآنی و سنت پیغمبر انحرافات فکری آنان را درمان کند. سران اینها در گفت‌وگو با امیرالمومنین شکست خوردند و توده‌هایی که حامی آنها بودند از شکست آنها در گفت‌وگو با امیرالمومنین حیران شدند. امیرالمومنین یک پرچمی را در گوشه‌ای از میدان قرار دادند و فرمودند هر کس دور این پرچم جمع شود در امان است. از ۱۲ هزار نفر، ۸ هزار نفر دور این پرچم جمع شدند. در نهایت امیرالمومنین با این ۴ هزار نفر باقیمانده وارد رویارویی نظامی شد.

■ آقای دکتر! آیا خوارج داعیه‌های عدالت‌خواهی هم داشتند؟ یعنی می‌شود به گونه‌ای آنها را عدالت‌خواهان آنارشیست نامگذاری کرد؟

من چنین چیزی را به این غلظت در آنها ندیده‌ام، بیشتر مساله کفر و ایمان و به سرعت به دیگران اتهام کفر زدن در تفکر آنان برجسته است. تعصب بر فهم دینی خود، تنگ‌نظرانه تکفیر کردن، ساده‌لوحی و نگاه ظاهرگرایانه به تفسیر قرآن، اینها بیشتر نماد تفکر خوارج است تا مساله عدالت. اگر سران خوارج شعارهای عدالت‌خواهانه می‌دادند چگونه پشت‌پرده با معاویه زد و بند داشتند؟ چطور می‌شود شمر بن ذی‌الجوشن که خودش از خوارج است، بعدها به کشته مرده حکومت معاویه و یزید تبدیل می‌شود؟ پشت‌پرده عدالت‌خواهی و اسلام‌خواهی سران خوارج، طمع قدرت و ثروت بود.

وقتی ابوموسی اشعری فریب لبخند دشمن را خورد

من در اینجا می‌خواهم با عبرت‌گیری از تاریخ، نکته‌ای را درباره وقایع روز بیان کنم. به هر حال یکی از مهم‌ترین وجوه مطالعه تاریخ، همین عبرت‌گیری‌ها و درس‌هاست. ببینید! در جنگ صفین، امیرالمومنین تا یک قدمی پیروزی بر سپاه معاویه پیش رفته بود، در این حال بود که دشمن با دسیسه‌چینی کاری کرد که عده‌ای ساده‌لوح که تحلیل سیاسی نداشتند و دشمن را بخوبی نمی‌شناختند، ناگهان موضوع مذاکره را مطرح کردند. ادعای آنها این بود که باید خونریزی و جنگ تمام شود و جان و مال مسلمانان محفوظ بماند. به اصطلاح می‌خواستند سایه جنگ را از سر مسلمانان بردارند؛ در چه برهه‌ای از زمان؟ در برهه‌ای که امیرالمومنین در یک قدمی پیروزی و ریشه‌کنی عامل اصلی جنگ بود.

آنها اصرار کردند که کلی کشته و زخمی داده‌ایم، هر طور هست باید پای میز مذاکره برویم. چنان فضا را برای امیرالمومنین سخت کردند و چنان فضای رسانه‌ای و تبلیغاتی در داخل سپاه امیرالمومنین به راه انداختند که نزدیک‌ترین یاران امیرالمومنین هم در این هیمنه تبلیغاتی نتوانستند جلوی آنها بایستند و از امیرالمومنین دفاع کنند. افراد شیعه و صالحی مثل حجر بن عدی، معقل بن قیس ریاحی، عدی بن حاتم طایی که آنجا حضور داشتند و حاضر بودند جان‌شان را برای حضرت علی(ع) و راه او فدا کنند، جرات نکردند از حضرت دفاع کنند. تنها وقتی که مالک اشتر از میدان برگشت از امیرالمومنین دفاع کرد، آن هم در برابر خوارج کاری از پیش نبرد.

به هر حال اصرار آنها به مذاکره کار خودش را کرد و ورق جنگ را بازگرداند. به عبارت دیگر در جنگ صفین، مذاکره دستاورد میدان را به باد داد. بعد هم که امیرالمومنین به اجبار تن به مذاکره و حکمیت داد، ابوموسی اشعری که مسؤولیت مذاکرات را بر عهده داشت، فریب لبخندها و احترام‌های عمرو عاص را خورد. عمرو عاص با همین لبخندها ابوموسی را جلو می‌اندازد که نتیجه را اعلام کند، ابوموسی هم با خوش‌خیالی محض که الان عمرو عاص به توافقات مذاکره پایبند خواهد ماند، به منبر رفت و گفت ما تصمیم گرفتیم علی بن ابی‌طالب را عزل کنیم، این را گفت و پایین آمد اما عمرو عاص به منبر رفت و خلاف توافقات، اعلام کرد با عزل علی بن ابی‌طالب، معاویه به عنوان خلیفه معرفی می‌شود. من این را عینا مثل قضایایی که در این سال‌ها برای خود ما پیش می‌آید، می‌بینم. من یادم نمی‌رود ما به سبب اینکه در مسائل موشکی و در قضیه هسته‌ای پیشرفت‌های چشمگیری کردیم و می‌توانستیم بالاتر هم برویم، غرب خیلی از شرایط ما را پذیرفته بود که این دولت روی کار آمد و سیاست مذاکره را در پیش گرفت. یعنی مثل همان موقعی که مالک اشتر داشت به مقر فرماندهی دشمن می‌رسید و آنها می‌خواستند تسلیم خواسته‌های ما شوند، اینها آمدند این پیروزی و پیشرفت را متوقف کردند و گفتند بیایید مذاکره کنیم و نتیجه آن یک چنین وضعیتی شد. من خاطرم هست وقتی در آن نخستین مذاکراتی که این دولت با غربی‌ها انجام داد، یک امتیازات گسترده‌ای را به غربی‌ها دادند، خاویر سولانا که مسؤول اسبق سیاست خارجی اتحادیه اروپایی بود، با شگفتی مصاحبه کرد و گفت ما خیلی بیشتر از اینها را حاضر بودیم در آن دوره به ایران بدهیم و ایران نمی‌پذیرفت، حالا چطور حاضر شده‌اند این حداقل امتیازها را بپذیرند؟!

مذاکره‌کنندگان ما فریب لبخند دشمن را خوردند به رغم اینکه حضرت آقا بسیار توصیه کردند که مبادا فریب دشمن را بخورید. داستان وندی شرمن معروف است که گفته بود من جایی در مذاکره، زدم زیر گریه، آقای عراقچی که گریه من را دید کوتاه آمد و حرف ما را پذیرفت. اینطور فریب خوردند.

به هر حال تاریخ، وسیله عبرت‌آموزی است. اگر عبرت‌های تاریخ اسلام بدرستی فهم می‌شد، اتفاقات امروز رقم نمی‌خورد. متاسفانه در کشور ما بهایی به تاریخ داده نمی‌شود، بر خلاف غربی‌ها که بسیار به مساله تاریخ توجه دارند. یکی از مهم‌ترین علت‌های این توجه، تاثیر پژوهش‌های تاریخی در جلوگیری از تکرار شکست‌های تاریخی است. البته این را هم اضافه کنم که یک تفاوت جدی بین دوران امیرالمومنین و دوران کنونی ما وجود دارد و آن هم این است که امیرالمومنین در نهایت در برابر جریانات معارض و اپوزیسیون خود تنها ماند و به دست یکی از شقی‌ترین افراد بشر از همین جریانات اپوزیسیون به شهادت رسید اما در ایران امروز فضا اینگونه نیست. رهبر معظم انقلاب حلقه‌های متعددی از یاران بصیر و فداکار دارند که با همراهی مردمی زمانشناس و آگاه به قضایا، در رویارویی با این جریانات معارض تنها نخواهند ماند و پیروزی نهایی، نصیب انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن خواهد شد. مملکت ما مثل قاسم سلیمانی‌ها را داشته و دارد که اگر نبودند معلوم نبود چه سرنوشتی در انتظار انقلاب اسلامی بود ولی هستند و با همین بودن خود پیروزی نهایی انقلاب اسلامی را رقم خواهند زد.